

## جان مک داوول و واقع‌گرایی اخلاقی

دکتر مجید مایوسفی\*

### چکیده

نوشته حاضر به بررسی واقع‌گرایی اخلاقی جان مک داوول اختصاص یافته است. بدین منظور ابتدا به تعریف واقع‌گرایی به طور عام و واقع‌گرایی اخلاقی به طور خاص پرداخته شده است. پس از آن دیدگاه مکی در باب نفی واقعی بودن ارزش‌ها و خاصه‌های اخلاقی به دلیل درگیر نبودن در تبیین‌های علی آورده شده است. بعد از آن به دیدگاه داوول به عنوان پاسخی به نظریه مکی پرداخته شده است. داوول با رد برداشت مکی از کیفیات ثانویه نشان می‌دهد که هم کیفیات ثانویه و هم خاصه‌هایی اخلاقی به نحوی انفسی است و وابستگی به انسان دارند؛ ولی این نوع وابستگی نافی واقعی بودن آن‌ها نیست. داوول در نهایت با ارائه تبیینی غیرعلی در باب ارزش‌ها و نفی انحصاری بودن ملاک واقعی بودن اشیاء در ملاک تبیین علی، سعی می‌کند با گسترش دامنه واقعی بودن اشیاء، واقعی بودن خاصه‌های اخلاقی را اثبات کند.

### واژگان کلیدی

واقع‌گرایی اخلاقی؛ عینیت اخلاقی؛ ارزش‌های اخلاقی؛ کیفیت ثانویه؛ کیفیات اولیه.

\* استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

نامه حکمت، شماره ۶ - پاییز و زمستان ۱۳۸۴  
Name-Ye Hekmat, No. 6 - Autumn & Winter 2005

### ۱. واقع‌گرایی اخلاقی

اصطلاح واقع‌گرایی<sup>۱</sup> در معانی مختلفی به کار رفته است. نکته مهم در خصوص کاربردهای مختلف این اصطلاح این است که معنای عرفی این اصطلاح متفاوت از معنای فنی آن در حوزه‌های گوناگون معرفت‌بشری و از جمله فلسفه است. در بخش‌های مختلف فلسفه نیز این اصطلاح دارای معانی مختلف و متفاوتی است؛ بنابراین، برای بحث از واقع‌گرایی اخلاقی مک‌داول، ابتدا باید دید که مقصود از این اصطلاح چیست؟

جنفری سیرمک‌کورد تعریفی از واقع‌گرایی ارائه می‌دهد که خود مدعی است در خصوص هر حوزه‌ای از معرفت بشری کاربرد دارد:

«واقع‌گرایی مستلزم پذیرش صرف دو رأی است: یک. اینکه دعاوی مورد بحث، هنگامی که تحت‌اللفظی تعبیر شوند، در واقع صادق یا کاذب باشند (معرفتی‌گرایی)، و دو. برخی از دعاوی در حقیقت صادق باشند» (Sayre-McCord, 1988, p.5).

تعریفی که مک‌کورد از واقع‌گرایی ارائه می‌دهد شامل دو مؤلفه اصلی است: مؤلفه اول مشتمل بر: «نظریه معرفتی‌گرایی»<sup>۲</sup> است که طبق آن دعاوی مورد بحث در یک حوزه معرفتی خاص قابلیت صدق و کذب را دارند. نظریه معرفتی‌گرایی دز برابر و مقابل «نظریه نامعرفتی‌گرایی»<sup>۳</sup> قرار می‌گیرد. طبق نظریه نامعرفتی‌گرایی دعاوی مورد بحث در یک حوزه خاص از معرفت بشری قابلیت صدق و کذب را ندارند. مؤلفه دوم واقع‌گرایی به تعبیر مک‌کورد شامل «نظریه قائل به توفیق»<sup>۴</sup> (Sayre-McCord, 1988, p.10) است که در برابر «نظریه‌های قائل به خطا»<sup>۵</sup> همچون نظریه مکی قرار می‌گیرد. طبق مؤلفه دوم واقع‌گرایی، برخی از دعاوی مورد بحث صادق هستند؛ یعنی مطابق با واقع یا موجه هستند. مایکل دویت از قول مک‌کورد چنین بیان می‌کند که برای اینکه چیزی بتواند تحت‌اللفظی تعبیر شود، ما نیازمند نظریه‌ای دز باب معنا هستیم؛ از این رو، طبق نظر مک‌کورد کل مبحث واقع‌گرایی مربوط به دو بحث است: «بحث معنا»<sup>۶</sup> و «بحث صدق»<sup>۷</sup> (Devitt, 2002, p.1).

اما طبق تعریف مک کورد از واقع‌گرایی، واقع‌گرایی اخلاقی شامل دو مؤلفه اصلی می‌شود: یکی اینکه جملات یا به عبارتی احکام اخلاقی ارزش صدق و کذب دارند و دیگر اینکه برخی جملات یا احکام اخلاقی به واسطه وجود خاصه‌های اخلاقی صادق هستند. این تعریف، تعریفی حداقلی از واقع‌گرایی اخلاقی است که مبتنی بر تعریف حداقلی از واقع‌گرایی به طور عام است.

اما برخی برای واقع‌گرایی اخلاقی شرط دیگری را لحاظ کرده‌اند و آن نافرورکاهش‌گرایی<sup>۷</sup> خاصه‌ها یا هویت اخلاقی است؛ بدین معنا که خاصه‌های اخلاقی را نمی‌توان به خاصه‌های غیر اخلاقی فروکاست؛ چرا که خاصه‌های اخلاقی با خاصه‌های غیر اخلاقی یکی نیستند.<sup>۸</sup> دیوید مک ناوتن بر این باور است که فروکاهش‌گرایی در اخلاق موضع و دیدگاهی غیر واقع‌گرایانه است؛ زیرا نافی واقعیت‌های اخلاقی متمایز و مستقل از باورهای ماست. فروکاهش‌گرایی واقعیات اخلاقی را به حالات روان‌شناختی مردم تحویل می‌برد و با آن یکی می‌گیرد، در حالی که طبق واقع‌گرایی، واقعیات اخلاقی وجود دارند که برتر و بالاتر از حالات روان‌شناختی افراد و از جمله باورهای اخلاقی آنان‌اند و همین واقعیات اخلاقی هستند که قابلیت صدق یا کذب باورهای اخلاقی افراد را فراهم می‌آورند (McNaughton, 1988, p.45).

اما برخی دیگر مؤلفه یا شرط دیگری را برای واقع‌گرایی اخلاقی بیان کرده‌اند که این مؤلفه یا شرط، شرط استقلال از ذهن بشری<sup>۹</sup> برای خاصه‌های اخلاقی است که با توجه به تعریف واقع‌گرایی بر اساس مؤلفه یا شرط استقلال از ذهن بشری برای واقع‌گرایی اخلاقی در نظر گرفته شده است:<sup>۱۰</sup>

«واقع‌گرایی اخلاقی مدعی است که واقعیتهای اخلاقی و گزاره‌های اخلاقی صادقی وجود دارند که وجود و ماهیتشان مستقل از باورهای ما در باره صواب و خطاست. مدعای مابعدالطبیعی واقع‌گرایی اخلاقی بیانگر این مدعای معناشناختی است که احکام و الفاظ و مفاهیم اخلاقی نوعاً اشاره به واقعیتهای و خاصه‌های اخلاقی دارند» (Brink, 1986, p.24).

نیکولاس استرچن<sup>۱۱</sup> نیز بر این باور است که واقع‌گرایان اخلاقی معتقدند که اولاً الفاظ و مفاهیم اخلاقی ما نوعاً اشاره به خاصه‌هایی اخلاقی دارند و ثانیاً بیانات و گفته‌های اخلاقی ما نوعاً بیانگر گزاره‌هایی هستند که قابلیت صدق و کذب را دارند و ثالثاً حقایق اخلاقی به معنایی جالب مستقل از شاخص‌های ذهنی<sup>۱۲</sup> ما همچون باورها و احساسات اخلاقی و نیز آداب و رسوم ما هستند (Sturgeon, 1986, pp.116-117).  
راس شافرلندو نیز در تعریف واقع‌گرایی اخلاقی، بر استقلال احکام اخلاقی تکیه می‌کند:

«واقع‌گرایی اخلاقی نظریه‌ای است که طبق آن احکام اخلاقی برخوردار از نوع خاصی از عینیت هستند: چنین احکامی، هنگامی که صادق باشند، مستقل از آن چیزی هستند که یک فرد در مکانی خاص و در اوضاع و احوالی خاص برای آن‌ها در نظر می‌گیرد» (Shafer-Landau, 2003, pp.2-12).

بنابراین، از نظر برخی از واقع‌گرایان اخلاقی، استقلال از ذهن بشری، به عنوان مؤلفه‌ای اساسی برای نظریه واقع‌گرایی اخلاقی قلمداد می‌شود.

اما واقع‌گرایی اخلاقی چیست و مؤلفه‌های اصلی آن کدام است؟ پاسخ این است که واقع‌گرایان اخلاقی همگی در این امر اشتراک نظر دارند که صدق گزاره‌های اخلاقی وابسته به عواملی است که از عینیت برخوردارند، ولی آن‌ها در ماهیت این عینیت و به عبارتی، در هستی‌شناسی خاصه‌ها یا واقعیات اخلاقی با یکدیگر اختلاف نظر دارند. این اختلاف نظر باعث شده است که آن‌ها برداشت‌های مختلف و در نتیجه، تعاریف مختلفی از واقع‌گرایی اخلاقی داشته باشند. به همین دلیل برخی از واقع‌گرایان بر این باورند که خاصه‌ها یا واقعیات اخلاقی با خاصه‌ها یا واقعیات‌های طبیعی یکی<sup>۱۳</sup> و از طریق علوم تجربی قابل کشف هستند. برخی از واقع‌گرایان اخلاقی نیز معتقد شده‌اند که خاصه‌ها یا واقعیات‌های اخلاقی ترتیب یا عروض<sup>۱۴</sup> بر خاصه‌ها یا واقعیات‌های طبیعی دارند، ولی در عین حال، به لحاظ ماهوی با آن‌ها یکی نیستند؛ برای مثال، پتر ریلتن<sup>۱۵</sup> بر این باور است که طبق نظریه واقع‌گرایی اخلاقی، خاصه‌های اخلاقی بر خاصه‌های طبیعی ترتیب دارد و می‌توانند به آن‌ها فروکاسته شوند (Railton, 1986, p.165). مایکل دویت نیز چنین بیان می‌دارد: واقعیات‌های اخلاقی بخشی از عالم طبیعت هستند.

واقعیت‌های اخلاقی همچون واقعیت‌های شیمیایی زیست‌شناختی در نهایت، مبتنی بر واقعیت‌های فیزیکی یا طبیعی هستند. در اینجا نیازی به این نیست که ما قائل به فروکاهش یا تحویل خام واقعیت‌های اخلاقی به واقعیت‌های فیزیکی شویم بلکه مقصود این است که واقعیت‌های عالم دارای نظامی از سلسله مراتب است که هر مرتبه در عین اینکه مستقل است، اما مترتب و عارض بر مرتبه پایین‌تر است و این ادامه می‌یابد تا به واقعیت‌های فیزیکی برسیم که پایین‌ترین مرتبه است. همچنین، برخی دیگر از واقع‌گرایان اخلاقی معتقد شده‌اند که خاصه‌ها و واقعیات اخلاقی هرچند که طبیعی هستند، با این حال فروکاستنی به هیچ خاصه غیراخلاقی و در نتیجه، خاصه طبیعی نیستند.<sup>۱۶</sup>

یکی از نظریه‌های اخلاقی مهم در قرن بیستم «نظریه اخلاقی قائل به حساسیت»<sup>۱۷</sup> است<sup>۱۸</sup> که در عین قائل شدن به واقعی بودن خاصه‌های اخلاقی، آن‌ها را وابسته به پاسخ‌ها و واکنش‌های انسانی می‌داند و این نحوه از وابستگی را نافی واقعی بودن آن‌ها نمی‌داند. مهم‌ترین شخصیت‌های مدافع این نظریه یکی دیوید ویگینز<sup>۱۹</sup> و دیگری جان مک داوول است.

واقع‌گرایی اخلاقی مک داوول در شماری از مقاله‌های معروف او به ویژه سه مقاله «آیا الزامات اخلاقی اوامر فرضی هستند؟» (McDowell, 1978)، «ارزش‌ها و کیفیات ثانویه» (McDowell, 1998) و «فضیلت و عقل» (McDowell, 1989) آمده است (Tollefson, 2000, p.32). بحث ما در این نوشتار متمرکز بر مقاله «ارزش‌ها و کیفیات ثانویه» خواهد بود که اولین بار در سال ۱۹۸۵ م. به مناسبت بزرگداشت مکی چاپ شد و در واقع، پاسخ و نقدی به نظریه تأمل به خطای مکی بود.<sup>۲۰</sup>

## ۲. مکی و نفی واقعی بودن ارزش‌ها

مکی بر این باور بود که گرچه از حیث پدیدارشناختی به نظر می‌آید که میان تجارب ما از ارزش‌ها و تجارب ما از خاصه‌های مادی اشیاء تفاوتی وجود ندارد، به لحاظ هستی‌شناسی تفاوت فاحشی میان متعلق این دو گروه از تجارب ما وجود دارد. به همین ترتیب هر چند از حیث مباحث زبان‌شناختی چنین به نظر می‌آید که گفتارهای

از زشی ما مشابه گفتارهایمان در باب خاصه‌های مادی اشیاء است، در واقع، تمامی گزاره‌ها یا به عبارت صحیح‌تر گفتارهای اخلاقی ما کاذب هستند. به عبارت دیگر، اشیاء و خاصه‌هایی که در تجارب عادی خودمان از اشیای مادی با آنها مواجه هستیم، حکایتگر از اشیائی واقعی<sup>۲۱</sup> یا عینی هستند، در حالی که خاصه‌هایی که ما در تجارب اخلاقی‌مان با آنها روبه‌رو هستیم، حکایت از امری واقعی و عینی نمی‌کنند؛ یعنی در عالم عین چیزی وجود ندارد که این خاصه‌ها با آنها ارتباط یابند (Mackie, 1977, p.18).

مکی معتقد به بازنمایی<sup>۲۲</sup> ادراکات حسی<sup>۲۳</sup> بود. از نظر او اشیای مادی دارای قوه و توانی هستند که می‌توانند در ما احساسات<sup>۲۴</sup> و ادراکات حسی را پدید آورند که این قوه و توان ریشه در خاصه‌های ذاتی<sup>۲۵</sup> اشیاء دارد. این خاصه‌ها یا ویژگی‌های ذاتی اشیاء «کیفیات اولیه» نام دارند:

«ما نیازمند اصطلاحی هستیم برای اشاره به ویژگی‌های ذاتی اشیاء که زمینه یا اساس قوای مختلف اشیاء را شکل می‌دهند و این وظیفه‌ای است که توسط عبارت کیفیات اولیه، به انجام رسیده است» (Mackie, 1977, p.15).

بنابراین، اصطلاح یا عبارت «کیفیات اولیه» اشاره به ویژگی‌های ذاتی اشیاء دارند. کیفیات اولیه برای تبیین علت ایجاد محتوای ادراکات حسی‌مان، امری ضروری هستند. بنابراین، کیفیات اولیه، کیفیاتی هستند که بذاته واقعی است و مستقل از هر نوع پاسخ و واکنش انسانی محتمل هستند. از این رو، کیفیات اولیه، کیفیاتی کاملاً عینی<sup>۲۶</sup> هستند.

اما کیفیات ثانویه کیفیاتی هستند که هرچند به هنگام ادراک باعث ایجاد احساساتی در ما می‌شوند، این کیفیات، ویژگی‌ها و خاصه‌های ذاتی اشیاء نیستند. از این رو، نمی‌توانند بذاته عینی و واقعی باشند. بنابراین، ویژگی‌هایی کاملاً عینی تلقی نمی‌شوند (Mackie, 1977, p.19). برای مثال، رنگ اشیاء از کیفیات ثانویه محسوب می‌شود که فهم عرفی و غیرفلسفی آن را به عنوان یک ویژگی ذاتی در شیء قرمز رنگ می‌داند که این برداشتی خطاست. در واقع، هنگامی که برای مثال، می‌گوییم برگ سبز است، این بدین معناست که برگ به گونه‌ای ساخته و ترکیب یافته است که باعث شده است ما آن را سبز ادراک یا تجربه کنیم. در اینجا این واقعیت که افراد مختلف تحت شرایط عادی

و نرمال، همگی چیزی مثل برگ درخت را سبز می‌بینند، با ارجاع به خاصه‌های کاملاً عینی، یعنی کیفیات اولیه، قابل تبیین است؛

بنابراین، می‌توان گفت از نظر مکی هرچند کیفیات ثانویه‌ای همچون رنگ‌ها کاملاً عینی نیستند، از آن جهت که از طریق کیفیات اولیه قابل تبیین هستند، از عینیت برخوردارند؛ هرچند که عینیت آن‌ها همانند عینیت کیفیات اولیه مطلق نباشد. اما آیا در خصوص خاصه‌ها و واقعیت‌های اخلاقی نیز می‌توان چنین تبیینی را ارائه داد؟

پاسخ مکی این است که این نحوه از تبیین در باره کیفیات ثانویه در مورد ارزش‌ها صادق و کارساز نیست؛ چرا که ارزش‌ها اساساً متفاوت از کیفیات ثانویه هستند. تجربه ما از ارزش‌ها همانند تجربه ما از کیفیات ثانویه‌ای همچون رنگ‌ها نیست. تجربه ما از ارزش‌ها نمی‌تواند همانند تجربه ما از رنگ‌ها واقعی باشد؛ چرا که ما می‌توانیم تجربه‌مان از رنگ‌ها را صرفاً از طریق خاصه‌های واقعی که مستقل از هر واکنش و پاسخ انسانی است، تبیین کنیم؛ در حالی که در تجربه از ارزش‌ها چنین کاری ممکن نیست. این به این دلیل است که تجربه ما از ارزش‌ها دارای جزئی‌هنجاری است که این جزء یا مؤلفه‌هنجاری جز با ارجاع به انسان‌ها قابل فهم نیست. از این رو، اگر تجارب از ارزش‌ها بخواهند واقعی تلقی شوند، مؤلفه‌هنجاری آن‌ها باید بدون ارجاع به اشخاص قابل فهم و تبیین باشد؛ در حالی که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. در واقع، از نظر مکی نمی‌توان خاصه‌های اخلاقی را وابسته به ویژگی‌های طبیعی یک فعل یا شیء خارجی دانست، یا آن‌ها را مترتب بر این ویژگی‌ها تلقی کرد؛ بدین معنا که ویژگی‌های طبیعی تعیین‌کننده آن باشند که چه چیزی خوب یا بد، صواب یا خطا و نظایر آن است. مکی این نوع وابستگی را امری رازآمیز و مرموز می‌داند. در این خصوص او چنین بیان می‌دارد که ارتباط میان یک واقعیت طبیعی مثل موردی از یک آزار و اذیت تعمدی با یک امر اخلاقی مبنی بر اینکه این عمل خطا است، چیست؟ در اینجا هیچ استلزام منطقی یا معناشناختی میان این دو وجود ندارد. هنگامی که می‌گوییم این امر خطاست، به دلیل اینکه موردی از اذیت و آزار تعمدی است، این به دلیل اینکه در عبارت ما حاکی از چه چیزی در این عالم است؟ البته معنای این سخن این نیست که در کیفیات ثانویه‌ای چون رنگ‌ها ما ارجاعی به مُدرک انسانی نداریم، اما باید

خاطر نشان ساخت که در تجارب مربوط به رنگ‌ها، چیزی در عالم طبیعت وجود ندارد که تجربه خاصی از رنگ مثلاً قرمز را بر مدرک آن رنگ صرف‌نظر از ترکیب طبیعی اشیاء تحمیل کند (Mackie, 1977, pp.30-41).

طبق نظر مکی هنگام تجربه چیزی، حالات خاصی در ما ایجاد می‌شود. علت ایجاد این حالات، کیفیات اولیه یا خاصه‌های ذاتی اشیاء هستند. بنابراین، می‌توان این حالات را بدون ارجاع به ذهنیت<sup>۲۷</sup> شخص دارای تجربه فهم و تبیین کرد. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که اگر تجربه‌ای بخواهد واقعی تلقی شود، باید بتواند آزمون تبیین علی<sup>۲۸</sup> را از سر بگذراند. اما از آنجا که تجارب در باب ارزش‌ها را نمی‌توان بدون ارجاع به ذهنیت افراد فهم و تبیین کرد، تجربه ما از ارزش‌ها واقعی نیستند. دلیل این امر از نظر مکی همان طور که بیشتر اشاره شد، این است که ارزش‌ها اصولاً متفاوت از کیفیات ثانویه‌ای چون رنگ‌ها هستند. کیفیات ثانویه‌ای چون رنگ‌ها را می‌توان به گونه‌ای تبیین کرد که بازنمایی از کیفیات اولیه یا خاصه‌های ذاتی اشیاء تلقی شوند؛ یعنی می‌توان در خصوص آن‌ها تبیین علی ارائه داد؛<sup>۲۹</sup> در نتیجه، کیفیات ثانویه‌ای چون رنگ‌ها واقعی است و از عینیت برخوردارند؛ اما در مورد ارزش‌ها چنین تبیینی امکان‌پذیر نیست.

### ۳. داوول و تبیین جدید از کیفیات ثانویه

مک داوول در پاسخ به مکی سعی ندارد تا با مفروض گرفتن تلقی مکی از واقعی بودن کیفیات ثانویه، از طریق اثبات تشابه میان ارزش‌ها و کیفیات ثانویه‌ای چون رنگ‌ها، واقعی و عینی بودن ارزش‌ها را اثبات کند بلکه داوول از اساس با برداشت مکی و نیز تبیین مکی از کیفیات ثانویه‌ای چون رنگ‌ها و واقعی بودن تجارب ما از رنگ‌ها مخالف است. مک داوول کیفیات ثانویه را چنین تعریف می‌کند:

«یک کیفیت ثانویه، خاصه‌ای است که اسناد آن به یک شیء در صورت صادق بودن، آن طور که باید و شاید صدقش فهم نمی‌شود مگر از طریق گرایش شیء به ارائه نوعی خاص از نمود ادراکی»<sup>۳۰</sup> (McDowell, 1998, p.133).



از نظر مک داوول کیفیات ثانویه خاصه‌هایی از اشیاء هستند که اساساً پدیداری<sup>۳۱</sup> هستند. البته مک داوول بر این باور است که این امر منافاتی با تبیین مکی از کیفیات ثانویه ندارد:

«شکی در این نیست که یک شیء خاص به واسطه یک خاصه ذره‌بینی مربوط به بافت سطح آن شیء، قرمز رنگ است؛ اما اسنادی که صرفاً از طریق اصطلاحاتی این چنین فهم شود - نه از این طریق که چگونه آن شیء به نظر می‌آید - اسناد کیفیت ثانویه قرمزی نیست.» (McDowell, 1998, p.134).

بنابراین، از نظر مک داوول نمی‌توان وجه پدیداری کیفیات ثانویه‌ای چون رنگ‌ها را نادیده گرفت: به عبارت دیگر، نمی‌توان از کیفیات ثانویه تعریفی فرای پدیداری<sup>۳۲</sup> ارائه داد. در واقع، کیفیات ثانویه از نظر او، خاصه‌ها و ویژگی‌هایی اساساً پدیداری هستند؛ در نتیجه، فهم آن‌ها بدون ارجاع به حالات ادراکی پدیداری امکان‌پذیر نیست. از آنچه بیان شد، نتیجه می‌شود که کیفیات ثانویه از اساس متفاوت از کیفیات اولیه است. بنابراین، نمی‌تواند از طریق کیفیات اولیه تبیین شود. مک داوول تبیین مکی از تجربه کیفیات ثانویه‌ای چون رنگ‌ها را از طریق کیفیات اولیه تبیین دوری می‌داند:

«اشکال «قومه منومه»<sup>۳۳</sup> به ضرر این ایده تمام می‌شود که بر اساس آن شخص ممکن است تبیین رضایت‌بخش از قرمز به نظر آمدن یک شیء را بر بودن شیء به گونه‌ای که قرمز به نظر آید، استوار کند.» (McDowell, 1998, p.142).

بنابراین، از نظر مک داوول نه تنها تبیین علی مکی از کیفیات ثانویه در مورد رنگ‌ها کارساز نیست بلکه اساساً چنین تبیینی، تبیینی رضایت‌بخش نیست و از مصادیق تبیین دوری و در نتیجه خطاست. نتیجه اینکه هرچند طبق نظر مکی ما می‌توانیم تبیینی علی از تجربه رنگ‌ها داشته باشیم، این تبیین نمی‌تواند واقعی بودن تجربه رنگ‌ها را تضمین کند. به عبارت دیگر، از نظر مک داوول اصولاً برداشت مکی از تجربه‌ای که ما را به واقعیت عینی می‌رساند، خطاست. مک داوول بر این باور است که:

«اگر قرار باشد ما به فهمی رضایت‌بخش از گشودگی تجربه به واقعیت عینی دست یابیم، باید در باره ذهنیت ذاتی<sup>۳۴</sup> تجربه، تعبیری اساسی‌تر ارائه دهیم» (McDowell, 1998, p.141).

در واقع، از نظر مک داوول، خطای مکی در این بوده است که میان دو معنای از «ذهنی»<sup>۳۵</sup> که در برابر اصطلاح «عینی»<sup>۳۶</sup> قرار می‌گیرد، خلط کرده است. گاهی ما واژه «ذهنی» را برای اشاره به چیزی که غیر واقعی و صرف یک تصور است، به کار می‌بریم و گاهی «ذهنی» را به کار می‌بریم تا بیان داریم که متعلق برخی از تجاریمان را جز با ارجاع به ذهنیت‌مان فهم نمی‌کنیم. مک داوول بر این باور است که کیفیات ثانویه به معنای دوم، ذهنی و وابسته<sup>۳۷</sup> ما هستند و این امر نافی واقعی بودن آنها نیست. خطای مکی در این است که میان این دو معنای از «ذهنی» تمییز قائل نمی‌شود. بنابراین، از نظر مکی برای اینکه تجربه ما از واقعیت، تجربه واقعی باشد، باید بدون ارجاع به هیچ حالت ذهنی، قابل تبیین باشد. به عبارت دیگر، برای اینکه چیزی واقعی و عینی باشد، باید که بتواند آزمون تبیین علی را از سر بگذراند.

#### ۴. تبیین غیر علی در باب ارزش‌ها

مک داوول بر این باور است که مدل کیفیات اولیه تنها مدل موجود در عالم واقع نیست. بنابراین، از نظر او آزمون واقعیت، تنها منحصر در تبیین علی<sup>۳۸</sup> نمی‌شود؛ چرا که وجه دیگری از تبیین را می‌توان در مواردی مثل ترس<sup>۳۹</sup> و ارزش‌های اخلاقی یافت که علی نیست. بنابراین، آزمون واقعیت منحصر در تبیین علی نمی‌شود:

«آنچه که ما در اینجا نیازمند آنیم، شیوه‌ای از تبیین است که در باب آنچه که تبیین می‌شود، مفهوم داشته باشد (تا جایی که بتواند معنا داشته باشد). این بدین معناست که روش ارائه تبیین‌های رضایت‌بخش در باب مواردی مثل ترس باید امکان نقد را منظور بدارد؛ ما با دیدن ترس به عنوان واکنش به اشیائی که مستحق<sup>۴۰</sup> چنین واکنشی هستند، به آن آگاهی می‌یابیم.... برای اینکه شیئی مستحق ترسیدن شود، تنها کفافی است که ترسناک باشد»  
(McDowell, 1998, p.141).

مک داوول بر این باور است که تبیین در باب ترس و موارد ترس و نیز ارزش‌های اخلاقی متفاوت از تبیین‌های علی است؛ برای مثال، می‌توان فرض کرد که دو شخص الف و ب در خصوص ایدز چنین بحث کنند:

الف: ایدز ترسناک است

ب: چرا ترسناک است؟

الف: زیرا سزاوار ترس است.

ب: چرا ایدز سزاوار ترس است؟

الف: چون موجب مرگ زودرس می‌شود.

در این مثال، همان‌طور که مشاهده می‌شود، شخص الف در بند ۳ برای تبیین گفته خویشتن صرفاً به سزاوار و مستحق ترس بودن ایدز اشاره می‌کند. همچنین همان‌طور که مک داوول اشاره می‌کند، این گونه تبیین، امکان نقد را از ما نمی‌گیرد، از این رو، در مثالی که زده شد، شخص ب مجدداً می‌تواند بپرسد که «چرا ایدز سزاوار ترس است؟». بنابراین می‌توان گفت راه نقد و به عبارتی، راه ارائه تبیین‌های عقلانی<sup>۴۱</sup> باز است. این ویژگی‌هایی است که در تبیین‌های علی نمی‌توان آن‌ها را یافت. با این معنا از تبیین در خصوص ارزش‌ها می‌توان چنین گفت که اشیاء ارزشمند هستند، در صورتی که به گونه‌ای باشند که مستحق ارزشگذاری ما باشند.

#### جمع‌بندی

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که مک داوول امکان واقعی بودن ارزش‌ها را که مکی مبکر آن شده بود، دوباره مطرح و سعی می‌کند آن را اثبات کند. در واقع، مک داوول سعی دارد دامنه «واقعی بودن اشیاء» را گسترش دهد تا شامل مواردی همچون ارزش‌های اخلاقی نیز شود. از نظر او هرچند تجارب ما از ارزش‌ها، کیفیات ثانویه و کیفیات اولیه با یکدیگر تفاوت دارند، صرف این تفاوت باعث نمی‌شود، که ما متعلق یکی از این تجارب را واقعی و متعلق دیگری را غیرواقعی تلقی کنیم. درحقیقت، از نظر او متعلق این تجارب همگی وجوه مختلفی از واقعیت عینی هستند. داوول بر این باور است که صرف اینکه ارزش‌های اخلاقی، ارجاع به انسان دارند، دلیل نمی‌شود که آن‌ها را واقعی و عینی ندانیم؛ هرچند که عینی بودن ارزش‌های اخلاقی را عینیت مطلق تلقی نکنیم؛<sup>۴۲</sup> چرا که اصولاً واقعیت عینی دارای وجوه مختلفی است و منحصر در یک مقوله نمی‌شود.<sup>۴۳</sup>

اما طبق برداشت سوم از خاصه‌های طبیعی، خاصه‌های طبیعی خاصه‌هایی هستند که بخشی از عالم طبیعت است؛ و در روابط علی و معلولی موجود در عالم طبیعت نقش دارند؛ برای مثال، می‌توان به دیدگاه نیکلاس اشتراجن در این خصوص اشاره کرد. برای اطلاع بیشتر از برداشت‌های گوناگون از خاصه‌های طبیعی رک.

- Copp, 2003, Vol 6, pp. 182-185.

17. sensibility ethical theory

۱۸. این اصطلاح اولین بار در مقاله زیر به کار رفت:

- Darwall, Gibbard & Railton 1992, pp.115-189.

این مقاله توسط استاد مصطفی ملکیان ترجمه شده است.

۱۹. برای اطلاع از دیدگاه ویگینز رک. Wiggins, 1987.

مقاله "Truth, Invention, and the meaning of life" از این مجموعه (مقاله سوم) توسط استاد مصطفی ملکیان ترجمه شده است. رک. نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ویژه معنای زندگی (۱)، صص ۳۸-۹۱.

۲۰. دان لوپز دوسا، اخیراً مدعی شده است پاسخ مک داوول به مکی را می‌توان به دو نحو تعبیر کرد. طبق یک تعبیر واقع‌گرایی اخلاقی اثبات می‌شود، ولی به قیمت از دست دادن پاسخی مناسب به مکی و طبق تعبیر دوم، پاسخی مناسب به مکی داده می‌شود، ولی به قیمت به مخاطره افتادن واقع‌گرایی در باب ارزش‌ها. برای اطلاع بیشتر رک.

- Lopez de Sa, 2006, Vol.xxv, p.197.

21. real

22. representation

23. perception

24. sensations

25. intrinsic

26. thoroughly objective

27. subjectivity

28. causal explanation.

۲۹. جان لاک به عنوان کسی که اولین بار تمایز میان کیفیات اولیه و ثانویه را در فلسفه مطرح کرد، بر این عقیده بود این تمایز مبتنی بر تمایز دیگری است مبنی بر این که تنها کیفیات اولیه هستند که درگیر تبیین‌های علی هستند؛ برای مثال اینکه چیزی گرد است، بخشی از این تبیین علی است که چرا آن شیء گرد به نظر می‌آید. اما در خصوص کیفیات ثانویه چنین چیزی صادق نیست؛ برای مثال، اینکه شیئی زرد است، از حیث علی

تیین کننده زرد به نظر آمدن آن شیء (در اوضاع و احوال عادی) نیست؛ زیرا زرد بودن در اینجا خود از زرد به نظر آمدن برداشت شده است. این تییین از کیفیات ثانویه مورد انتقادات زیادی قرار گرفت و توسط بسیاری از فیلسوفان مورد پذیرش قرار نگرفت:

- Averill, 1999, p.275.

30. perceptual appearance

31. phenomenal

32. extra-phenomenal

۳۳. اصطلاح *Virtus Dormitiva* را مولیر در نمایشنامه خود برای اشاره به تییین‌هایی که مشکل دوری بودن را دارند، به کار برده است. ماچرا از این قرار است که از شیخی که داوطلب احراز درجه پزشکی است، سؤال می‌شود که چرا داری خواب‌آور باعث خواب می‌شود؟ او در پاسخ چنین جواب می‌دهد: زیرا دارای قوه منومه است.

34. essential subjectivity

35. subjective

36. objective

۳۷. مارک جانستون در ۱۹۸۹م. برای خاصه‌هایی که به نحوی وابسته انسان هستند، اصطلاح "response-dependence" را جعل کرده و سعی کرده است از این طریق دفاعی مشابه دفاع مک داوول از واقع‌گرایی اخلاقی ارائه بدهد. در این خصوص رک.

- Johnston, n.d. vol. 63, pp.139-74.

لازم به ذکر است که در باب این اصطلاح در دهه اخیر بسیار سخن گفته شده است. برخی از فیلسوفان همچون فرانک جکسون و فیلیپ پتیت چنین استدلال کرده‌اند که توصیف اولیه جانستون از این مفهوم تنها شامل کیفیات ثانویه نمی‌شود بلکه کیفیات اولیه را نیز شامل می‌گردد؛ از این رو، برخی همچون مانوئل گارسیا-کاربینترو و رالف وجود به دلیل وجود چنین اشکالی سعی کرده‌اند تا توصیف اولیه از این مفهوم را اصلاح کنند؛ برای اطلاع بیشتر رک.

- Jackson, 2002, vol.12, pp.97-117; Garcia-Carpintero 2002; Wedgwood, n.d.; vol.3, pp.31-54.

38. causal explanation

39. fearfulness

40. merit

41. rational explanations

۴۲. عینیت مورد بحث در اینجا عینیت مابعدالطبیعی است که دارای وجوه مختلفی است. برای اطلاع بیشتر از انواع مختلف عینیت و وجوه و مراتب گوناگون عینیت مابعدالطبیعی رک. Leiter, 2001؛ همچنین ملایوسفی، نامه حکمت، ش ۴.

۴۳. نظریه مک داؤل توسط بسیاری از فیلسوفان نقد شده است که دو تن از مشهورترین آنها یکی جان اتان دنسی و دیگری سایمون بلک برن است. برای اطلاع از این نقدها رک.

- Blackburn, 1998, pp.51-59 & pp.81-83Y; Blackburn, 2001, pp.139-153;  
Dancy, 1988 pp.167-87.

#### کتابنامه

- Averill, Edward W. (1999), "Introduction to Secondary Qualities", in Hales, Steven D.(ed.), *Metaphysics: Contemporary Readings*, Wadsworth Publishing Company.
- Blackburn, Simon (1998), *Ruling Passions: A Theory of Practical Reasoning*, Oxford: Clarendon Press.
- Id. (2001), "Normativity a la Mode", *The Journal of Ethics* 5.
- Brink, David (1986), "Externalist Moral Realism", *Southern Journal of Philosophy* 24.
- Copp, David (2003), "Why Naturalism?", *Ethical Theory and Moral practice*, vol.6.
- Dancy, Jonathan (1988), "Two Conceptions of Moral Realism", *Proceedings of the Aristotelian Society*, Suppl. vol.60.
- Devitt, Michael (2002), "Moral Realism: A Naturalistic Perspective", *Croatian Journal of Philosophy* 2.
- Darwall, Stephen, Allan Gibbard, and Peter Railton (1992), "Toward Fin de Siecle Ethics: Some Trends", *The Philosophical Review* 101.
- Garcia-Carpintero, M. (2002), "A Non-Modal Conception of Secondary Properties", *Plenary Lecture at the ECAP4*, und (Sweden).
- Hooker, C.A. (n.d.), "Towards a General Theory of Reduction. Part II: Identity and Reduction", *Dialogue*, vol, xx.
- Lopez de Sa, Dan (2006), "Values vs. Secondary Qualities" in *Teorema*, Vol.xxv/1.
- Jackson, F. and Pettit, P. (2002), "Response-Dependence without Tears", *Philosophical Issues*, vol. 12.
- Johnston, Mark (n.d.), "Dispositional Theories of Value", *Proceedings of the Aristotelian Society*, suppl. vol. 63.

- Leiter, B. (2001), "Objectivity: Philosophical Aspects", in Smelser, N.J. And Baltes, P.B. (Editors-in-chief), *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*. New York: Elsevier.
- Mackie, J.L. (1977), *Ethics: Inventing Right and Wrong*, New York: Penguin.
- McNaughton, David (1988), *Moral Vision*, Blackwell.
- McDowell, John (1978), "Are Moral Requirements Hypothetical Imperatives", *Proceedings of the Aristotelian Society*, Suppl. Vol. 52.
- McDowell, John (1998), "Values and Secondary Qualities" (1985), in McDowell, John, *Mind, Value & Reality*, London: Harvard University Press.
- McDowell, John (1989), "Virtue and Reason" in Stanley G. Clarke and Evan Simpson (eds.), *Anti-Theory in Ethics and Moral Conservatism*, Albany: State University of New York Press.
- Railton, Peter (1986), "Moral Realism", *Philosophical Review* 95.
- Id. (n.d.), "Moral Explanation and Moral Objectivity", in *Philosophy and Phenomenological Research* 58.
- Sayre-McCord, Geoffrey (1988), "The many moral Realism", *Essays on Moral Realism*, Ithaca & London: Cornell University Press.
- Shafer Landau, Russ (2003). *Moral Realism: A Defense*, Oxford: Clarendon Press.
- Sturgeon, Nicholas (1986), "What Difference Does it Make Whether Moral Realism is True", *Southern Journal of Philosophy* 24.
- Sober, Elliott (1982), "Realism and Independence", *Nous*, Vol. XVI.
- Sturgeon, Nicholas (1984), "Moral Explanation", in Copp, David (ed.), *Morality, Reason and Truth*, Totowa, NJ: Rowin and Allanheld.
- Tollefsen, Christopher O. (2000), "McDowell's Moral Realism and the secondary Quality Analogy", *Disputatio* 8, May.
- Wedgwood, R. (n.d.), "The Essence of Response-Dependence", *European Review of Philosophy*, vol. 3.
- Wiggins, David (1987), *Needs, Values, Truth*, Oxford: Blackwell.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی